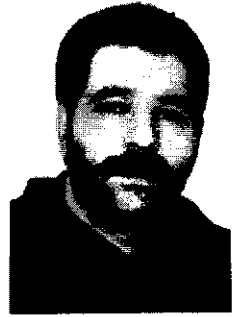


● کامران زمانی نعمت سرا



آفتابی در نهران

اشاره: این نوشته نگاهی ست، به کتاب «گزیده اشعار خاقانی» به قلم دکتر عباس ماهیار که از سوی انتشارات «قطره» در سال ۱۳۷۳ (چاپ سوم)، به بازار کتاب و ادب دوستان عرضه شده است. باشد که مقبول خاطر اهل ادب به ویژه آن استاد محترم قرار گیرد.

۱- ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
● دکتر عباس ماهیار: خذلان: خواری، صفحه ی ۴۰.

○ بیت معنی نشده، در حالی که برخلاف ظاهر ساده و آسان، ابهام در بیت خودنمایی می کند و سخت نیازمند توضیح و روشنگری ست، و چند معنی زیر از آن ممکن است:
الف: [به این دلیل که] ما بارگاه داد (انصاف) هستیم، بر ما ستم رفت. (در حق ما ظلم روا داشته شد) به زبانی ساده تر، دلیل ظلم و ستم در حق ما به این سبب بود که ما بارگاه داد بودیم. گفتنی ست شاعر در مصراع دوم بایک پرسش استفهامی سلبی می گوید: می گویی (گفتن یا می پنداری) بر قصر ستم کاران چه خذلان (خواری) می رسد؟ یعنی، همین خذلان نصیب قصر ستم کاران (حکومت گران ظالم) نخواهد بود؛ زیرا ظلم و ستم و خذلان، تنها از آن کسانی ست که بارگاه داد هستند، نه ظالم و ستمگر؛ تقریباً به مصداق این شعر از حافظ:

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس
ب: ما [که] بارگاه داد (انصاف) بودیم، این ستم بر ما رفت (روا داشته شد).

مراد شاعر از ستم در محور عمودی شعر روشن است، [پس] بر قصرِ ستمکاران (حاکمان ظالم و ستمگر) می‌گویی چه خذلان (خواری) خواهد رسید؟ (چه خواری نصیب آنان خواهد شد؟) به توضیحی روشن‌تر یعنی، قطعاً خذلان نصیب آنان خواهد شد و به تعبیری این که، روزگار و سرنوشتی بدتر از مادر انتظار ظالمان خواهد بود. توضیح این که نکات زیر نیز در بیت قابل تأمل است: «چه» را به معنای (چه اندازه، چقدر) در نظر بگیریم که در این صورت نیز مفهوم شعر روشن و گویاست. یعنی، بر قصرِ ستمکاران چقدر خذلان می‌رسد؟ (چه اندازه خذلان نصیب قصرِ ستمکاران «حکومت گران‌ظالم» خواهد بود؟) گفتنی است در این شکل، نیز می‌توان به دو صورت استفهامی سلبی (منفی) و یا ایجابی (مثبت) که در دو شماره‌ی قبل از آن سخن رفت، شعر را مورد تأمل و بررسی قرار داد. یادآوری این نکته خالی از لطف نیست که مصراع دوم به دو شکل قابل قرائت است. «گویی چه» جدا و «رسد خذلان» نیز جدا خوانده شود. (چه می‌گویی، خذلان می‌رسد؟)

۲- «گویی چه رسد خذلان» باهم و یکجا خوانده شود. (می‌گویی چه خذلان می‌رسد؟)

۲- بسی دیر همی زاید آبتنِ خاک آری دشوار بود زادن نطفه سندن آسان

بیت معنی نشده، در حالی که علی‌رغم سادگی، نیاز به توضیح دارد. گفتنی است معنی «دیر زادن خاک آبتن» (ترکیب وصفی مقلوب) که صنعت تشخیص نیز دارد، بدون در نظر گرفتن ابیات قبل تداعی‌گر تخم و بذر نهفته در دلِ خاک است، که دیر شکوفایی شود، اما با در نظر داشتن محور عمودی شعر به ویژه بیت قبل از آن:

گفتی که کجا رفتند آن تاجوران اینک زایشان شکم خاک است آبتن جاویدان

قطعاً مراد شاعر از «دیر زادن خاک آبتن» همانا فاصله‌ی مرگ تا زنده شدن در روز قیامت است، که این گونه شاعرانه بیان داشته است. گفتنی است مصراع دوم، تمثیل است، و مفهوم آن باتوجه به توضیحات، کاملاً روشن و گویاست.

۳- مرا ز انصاف یاران نیست یاری تظلم کردم زان نیست یارا

● دکتر عباس ماهیار: نیست یارا: در توانایی من نیست، نمی‌توانم. «یارا» اسم مصدر است از «رستن» مانند چرا از (چریدن). صفحه‌ی ۵۷.

○ اگرچه نظر دکتر ماهیار صحیح است، ولی باید گفت شعر را از دو منظر دیگر نیز می‌توان مورد تأمل قرار داد:

الف: می‌توان «یارا» را به مفهوم یاری‌کننده (صفت فاعلی مرکب مرتخم) در نظر گرفت. مثل «کارا» به معنی تأثیر گذارنده، و مصراع دوم را حسن تعلیل برای مصراع اول دانست یعنی تظلم کردن، یاری‌کننده‌ی من نیست؛ به این دلیل که از انصاف یاران، یاری نصیب من نیست.

ب: «یارا» به شکل ندا و منادا در نظر گرفته شود، یعنی ای یار، به این دلیل تظلم کردن یاری‌کننده‌ی من نیست. از انصاف یاران، یاری نصیب من نیست. به زبانی دیگر: ای یار، اگر تظلم نمی‌کنم به این دلیل است که ...

۴- فاخته گفت آه من کله خضرا بسوخت حاجب این بار کو؟ ورنه بسوزم حجاب

● دکتر عباس ماهیار: لکه خضرا: خیمه سبز، استعاره از آسمان. «لکه» خیمه‌ای از پارچه نازک و لطیف. حاجب: پرده دار.

فاخته گفت: پرده دار بارگاه کو؟ گر نه پرده را می‌سوزانم. صفحه‌ی ۷۳-۷۴.

○ به نظر می‌رسد «ورنه بسوزم حجاب» از مفهوم کنایی برخوردار است، و باتوجه به مصراع اول، مراد این است که شما نیز اسیرِ آه آتشین و سوزان) من خواهید شد. به تعبیری، اگر آهی بکشم حاجب و حجابی باقی نخواهد ماند، و شاید مراد از سوختنِ حجاب، آشکار کردنِ حقیقتِ محض و یا حقیقتِ وجودی خویش باشد، که خاقانی آن را به زبان کنایی آراسته است. اینک دکتر ماهیار نوشته‌اند: «گر نه پرده را می‌سوزانم» بیان‌کننده‌ی مفهوم کامل و منطقی شعر نیست.

۵- خاقانیا وفا مطلب ز اهل بصر از آنک / در تنگنای دهر وفا تنگیاب شد

● دکتر ماهیار: از آنک، از آنکه، زیرا که. تنگنای دهر: کنایه از روزگار. تنگیاب: آن‌چه دشوار به دست می‌آید. صفحه‌ی ۸۲.

○ اگرچه بیت ساده و روشن است و نیاز به شرح و توضیح ندارد، ولی باید گفت که «تنگنای دهر» نمی‌تواند به مفهوم کنایی «روزگار» باشد، بلکه به مفهوم کنایی «سختی یا دشواری روزگار» و یا «روزگارِ سخت و دشوار» است.

۶- بارِ سبو چون کُشی که آبِ تو بگذشت / بیمِ رصد چون بری که بارِ تو گم شد

● دکتر ماهیار: رصد: نظردوختن به چیزی، در این جا راهدار، باجگیر. خاقانی در جایی دیگر می‌گوید: غمِ رصدوار ز لب باج نفس می‌گیرد / لب ز بیمِ رصدِ غم به حذر بکشاید
صفحه‌ی ۸۵.

○ با توجه به ایهام موجود در «آبِ تو بگذشت» معانی زیر از مصراع اول ممکن است:

الف: چگونه می‌توان بارِ سبو (مسئولیت و تهور زندگی) را بکشی [در حالی] که آبِ تو گذشته است؛ که به نوعی یادآور همان ضرب المثلِ عرضی معروفِ آب از سرِ کسی گذشتن است، به کنایه این که به اوج ناامیدی و غم مبتلا هستی.

ب: چگونه می‌توانی بارِ سبو را بکشی [در حالی] که دوران رونق و گرمی زندگی تو سپری شده است. (مردن همسر شاعر).

پ: چگونه می‌توانی بارِ سبو را بکشی [در حالی] که آن کسی که چون آب (آبِ حیات) برای تو بود، مُرد.
ت: چگونه می‌توانی بارِ سبو را بکشی [در حالی] که توانایی و قدرتی برای تو نیست (سبب توانایی و قدرت تو همسرت بود).

ث: به نظر می‌رسد، حتی می‌توان «آب» را به معنی اعتبار و ارزش در نظر گرفت، و شعر را این گونه معنی کرد: چگونه می‌توانی بارِ سبو را بکشی [در حالی] که آبِ تو بگذشت، به کنایه، آن کس که مایه ارزش و اعتبار برای زندگی تو بود از میان رفت.

۷- خون خور خاقانیا، مخور غمِ روزی / روز به شب کن که روزگارِ تو گم شد

● دکتر ماهیار: روز به شب کن: روز را به شب برسان. صفحه‌ی ۸۵.

○ اگرچه مفهوم ظاهری جمله‌ی «روز به شب کن» صحیح می‌نماید، ولی کامل و منطقی نیست، زیرا جمله از مفهوم کنایی برخوردار است و باتوجه به محور عمودی شعر، یعنی غم از دست رفتن همسر شاعر و سه قرینه‌ی موجود در بیت، یعنی، «خون خوردن»، «غم روزی نخوردن» و «گم شدن روزگار شاعر» (از دست رفتن زندگی، مردن همسر شاعر) می‌توان گفت: فقط عمر را سپری کن. (به زندگی و امور آن میندیش) زیرا...

۸- هر قلمِ مهر نبی و رزم و دشمن دارم / تاج و تختی که مسلمان شدنم نگذارند

● دکتر ماهیار: قلم: (در این جا) نوع، گونه، لون. صفحه ی ۸۹
○ اگر چه می توان «قلم» را به معانی فوق در این شعر پذیرفت، ولی از شکل مجازی آن نباید غافل بود؛ یعنی می توان گفت «قلم» مجازاً به معنی «شعر» نیز می تواند باشد.
۹- جام و می چو صبح و شفق ده، که عکس آن گلگونه صبح را شفق آسا بر افکند
● دکتر ماهیار: گلگونه صبح را... صبح را گلگونه ای شفق آسا بر افکند. «گلگونه»: سرخاب که زنان بر چهره خود مالند.

ساقیا جام روشن و شراب سرخ به من بده تا پرتو آن بر رخسار صبح، سرخابی شفق مانند بزند. (عکس می به گلگونه تشبیه شده است.) صفحه ی ۹۳

○ به نظر می رسد، بیت معنی دیگر می طلبد، زیرا اگر بپذیریم جام به صبح و می به شفق همانند شده است، یعنی جامی سفید چون صبح و می قرمز چون شفق به من بده. (انعکاس رنگ شراب قرمز در جام سفید از درخشش خاصی برخوردار می شود و مراد شاعر آن است.) گفتنی ست، «گلگونه صبح» می تواند ترکیب وصفی مقلوب باشد. (صبح گلگونه) لازم به ذکر است فعل پیشوندی «بر افکند» نمی تواند به معنی «بزند» باشد، بلکه دو معنی زیر از آن محتمل است:

الف: [ای ساقی] جام و می همانند صبح و شفق به من بده، که پرتو آن (درخشش می در جام) صبح گلگونه (قرمزی صبح) را مانند شفق بر افکند. (از میان ببرد، کم رنگ کند.)

ب: به معنی آشکار کردن باشد؛ یعنی، [ای ساقی]... تا پرتو می مانند شفق، سرخی مانند صبح گلگونه را آشکار کند. (پرتو سرخی آن در چهره ام آشکار شود.)

پ: اگر «گلگونه صبح» به صورت ترکیب وصفی خوانده نشود، یعنی «گلگونه ی صبح» آن گاه باید گفت: ای ساقی جام و می همانند صبح و شفق به من بده که پرتو آن، مانند شفق، گلگونه (رخسار قرمز) صبح را بر افکند (کم رنگ کند، از میان ببرد) و یا قرمزی اتن را متجلی نماید (سرخابی برای صبح شود).
۱۰- هر هفت کرده پردگی رز به مجلس آرتا هفت پرده خرد ما بر افکند

● دکتر ماهیار: هر هفت کرده: هفت قلم آرایش کرده (زنان قدیم هفت قلم آرایش داشتند که عبارت بود از: وسمه، سرمه، سرخاب، سفیداب، غالیه، زرک و حنا.)

پردگی: پرده نشین. «پردگی رز»: دختر رز یعنی شراب. هفت پرده خرد: همه خرد، تمامی خرد. پردگی رز (می) کاملاً آرایش کرده به مجلس بیاور تا همه خرد ما را از میان ببرد، کاملاً مستمان کند. صفحه ی ۹۳

○ گفتنی ست «پردگی رز» همان «شراب پرده نشین» به کنایه (شراب سر بسته و دست نخورده ی خم) است و مقصود از «هفت کرده» هفت را به سر برده (هفت ساله) است، که در این صورت باید گفت، مفهوم «هر هفت کرده» یعنی تمامی شراب های هفت ساله ی سر بسته و دست نخورده ی خم. لازم به ذکر است می کاملاً آرایش کرده، از معنای منطقی و ادبی برخوردار نیست؛ حتی اگر «هفت کرده» را به مفهوم «هفت اقلیم آرایش کرده» بپذیریم، در این صورت نیز باید گفت: می پالوده و صاف نه آرایش کرده، و معنای بیت این گونه خواهد بود:

تمامی شراب های هفت ساله ی پرده نشین (دست نخورده و سر بسته ی خم) را بیاور، تا هر هفت پرده (تمامی حجاب های خرد) را از میان ببرد. به تعبیری چنان مست شویم که خردی در میان نباشد، و یا به تعبیری دیگر، تمام حجاب هایی که عقل برای دل به وجود می آورد و مانع از راه دل (شود) می شود از میان

برود. (به شهودِ حقیقت دست یابیم) گفتنی ست شراب هفت ساله، حکایت از کامل ترین و بهترین شراب است.

۱۱- امروز کم خور آنده فردا، چه دانی آنک ایام قفل بر درِ فردا بر افکند

● دکتر ماهیار: آنده: مخفف اندوه. قفل بر در افکندن: قفل کردن، بستن. صفحه‌ی ۹۳

○ اکتفا کردن به معنی لغات، مفهوم اصلی بیت را روشن نمی‌کند، زیرا برخلاف ظاهر و ساده‌ی شعر، مفاهیم زیر از آن ممکن می‌نماید:

الف: اگر واژه‌ی «قفل» با کسره تلفظ شود، یعنی «قفل بر درِ فردا» آن‌گاه فعل پیشوندی «بر افکند» می‌تواند به معنی «برداشتن» باشد؛ مثل: نقاب بر افکند.

ب: در صورتی که واژه‌ی «قفل» مکسور تلفظ نشود، از آخر مصراع اول یعنی از: «چه دانی آنک» به شکل پرسشی بهتر می‌نماید. (با مفهوم بستن) یعنی، تو چه می‌دانی، آن‌گاه (آینده‌ای دور)، ایام (زمان، روزگار) بر درِ فردا (در آرزوهای آینده) قفل خواهد بود؟ یعنی ممکن است، بر درِ فردا قفل نزنند پس، از امروز غم فردا را مخور. گفتنی ست حتی اگر واژه‌ی «قفل» غیر مکسور و با ساکن «ل» تلفظ شود، باز هم فعل پیشوندی «بر افکند» می‌تواند به معنی برداشتن باشد. یعنی ایام (روزگار) قفل بر درِ فردا را خواهد برداشت و منطق سخن نیز همین را تأیید می‌کند، زیرا اگر منظور بستن قفل بر درِ فردا بود، دیگر نیازی به نصیحت برای کم خوردن یا نخوردن غم نبود، اگر چه در این صورت نیز می‌توان معنایی برای بیت دست و پا کرد ولی درست و منطقی به نظر نمی‌رسد.

۱۲- به غم تازه شما بید مرا یار کهن سر این بار غم عمر شکر بگشاید

● دکتر ماهیار: عمر شکر: شکننده عمر، نابودکننده عمر.

غمخوار و یادکننده غمهای من باشید. میان «تازه» و «کهن» آرایه طباق و میان «یار» و «بار» آرایه جناسی مصحف است. صفحه‌ی ۱۰۷.

○ اگر چه مفهوم کنایی «عمر شکر» می‌تواند (نابودکننده‌ی عمر) باشد، ولی بهتر آن است که معنی «عمر شکر» را، شکارکننده‌ی عمر در نظر بگیریم، و بی‌تی از سنایی غزنوی می‌تواند مؤید این نظر باشد:

نه بر اوج هوا او را عقابی دل شکر یابی نه اندر قعر بحر او را نهنگی جان ستان بینی

گفتنی ست معنی ذکر شده برای مصراع اول با شعر همخوانی ندارد و مفهوم ساده و درست آن به شکل زیر است:

شما برای من یار کهن به [این] غم تازه هستید و یا: یار کهن من به این غم تازه شما هستید.

۱۳- پای ناخوانده رسید و نفر مویه گران وار شیده کنان راه نفر بگشاید

● دکتر ماهیار: نفر: گروه مردم از سه تاده یا بیشتر. مویه گر: نوحه گر، گریه و زاری کننده. وا: ای دریغ، نشانه‌ی استغاثه در زبان عربی. وار شیده کنان: در حال اظهار حسرت و دریغ خوردن برای رشیدالدین. صفحه‌ی ۱۰۷.

○ «پای ناخوانده» معنی نشده، در حالی که نیازمند توضیح و روشنگریست. ۱- می‌توان «پای ناخوانده» را «ناشناس، ناشناخته» و «پای ناخوانده» را نیز به معنی مجازی انسان (به علاقه‌ی ذکر جزو اراده‌ی کل) به کنایه، مهمان ناخوانده یا ناشناسی دانست. ۲- باتوجه به بیت بعد:

دشمنان را که چنین سوخته دارندم دوست راه بدهید و به روی همه در بگشاید

می‌توان «پای ناخوانده» را دشمن یا دشمنان شاعر در نظر گرفت. ۳- شاید مراد از «پای ناخوانده» مصیبت

وارد شده بر شاعر است .

۱۴- چشم بد دوران من و راهم که راه آورد عشق رهروان را سرمه چشم روان آورده ام
● دکتر ماهیار: راه آورد: ارمغان، رهاورد، سوغات سفر. رهروان: کنایه از سالکان و طالبان حق. صفحه‌ی ۱۱۲.

○ مصراع دوم نیاز به توضیح دارد، ولی هیچ توضیحی ذکر نشده است. گفتنی است، باتوجه به بیت چهارم از همین قصیده:

طفل زی مکتب بردنان، من زمکتب آمده
بهر پیران ز آفتاب و مه دونان آورده ام
که مقصود شاعر از «آفتاب و مه» تربت پاک پیامبر (ص) است، می‌توان درباره‌ی معنای مصراع دوم گفت: برای چشم گریان رهروان (سالکان حق) سرمه‌ای (تربت پاک پیامبر (ص) به ارمغان آورده ام. توضیح این که، گریه سبب کوزی یا کم نور شدن چشم می‌شود و براساس باور قدما سرمه سبب افزایش نور چشم می‌گردد. لازم به یادآوریست مصراع اول نیز خالی از ابهام نیست، زیرا برداشت‌های متفاوت زیر از آن میسر است:

الف: به شکل دعایی در نظر گرفته شود؛ یعنی، چشم بد از من و راهم دور باد که من ...
ب: چشم بد از من و راهم دور بود؛ که ...

پ: [از این پس] چشم بد از من و راهم دور خواهد بود که ...

۱۵- زردی زر شادی دلهاست من دلشاد از آنک
سگه رخ را زر شادی رسان آورده ام
● دکتر ماهیار: سگه رخ: رخسار زرد چون سگه. زر شادی رسان: قدما زر را شادی رسان و دافع غم و اندوه می‌دانستند، و خاقانی مفرح زر و یاقوت را سودا بر یاد کرده است (دیوان، ۳۰):
معانی همه یاقوت بود زر یعنی مفرح از زر یاقوت به برد سودا
زردی زر شادی بخش است و من خوشحالم که رخسار زرد چون سگه طلا را به عنوان زر شادی رسان همراه دارم. صفحه‌ی ۱۱۲.

○ باتوجه به بیت چهارم از همین قصیده که شاعر تربت پاک پیامبر (ص) را به آفتاب و ماه همانند کرده است:

طفل زی مکتب بردنان، من ز مکتب آمده
و همچنین باتوجه به ابیاتی مثل:

دیده‌ام سرچشمه خضر و کبوتروار، آب خورده و بس جرعه‌ریزی در دهان آورده ام
یا:

بس طربناکم ندانند این طربناکی ز چیست
کز سعود چرخ بخت کامران آورده ام
به نظر می‌رسد بیت تأملی دیگر می‌طلبد؛ زیرا کسی که کبوتروار، آب از سرچشمه‌ی خضر نوشیده و از طربناکی و بخت کامران خویش سخن می‌گوید، بسیار طبیعی است که نمی‌تواند رخ زرد را چون سگه‌ی طلا به عنوان زر شادی رسان به همراه داشته باشد؛ بلکه مراد از زر شادی رسان همانا تربت پاک پیامبر است که در بیت چهارم به خورشید و ماه همانند شده است و معنای بیت نیز با در نظر داشتن توضیحات چنین است: برای هر سگه‌ی رخ (رخسار زرد چون سگه‌ی طلا) [که موفق به زیارت تربت پاک پیامبر نشده است] زر شادی رسان (تربت پاک پیامبر) آورده‌ام؛ یعنی، تربت پاک پیامبر به زر شادی رسان همانند شده است. و «را» در «سگه‌ی رخ را»، فک اضافه است، یعنی (برای سگه‌ی رخ)، نه مفعولی. گفتنی است

بیت یازدهم از همین قصیده دلیل بارزی بر این مدعاست ، که شاعر تربت پاک پیامبر را به «زر تحفه» همانند کرده است :

چون کیو تر رفته بالا و آمده بر پای خویش بسته زر تحفه و خطّ امان آورده ام

۱۶- کیست خاقانی که گویم خون بهای جان اوست خون بهای جان صد خاقان و خان آورده ام
● دکتر ماهیار: خاقان: عنوان پادشاهان چین و ترکستان. خان، امیر بزرگ، پادشاه ختا و ترکستان. خون بهای جان اوست: این تحفه (خاک بالین پیامبر) خون بهای جان خاقانی است. صفحه ی ۱۱۳.

○ علی رغم سادگی، بیت غلط معنی شده و درست آن چنین است: خاقانی کسی نیست، (ارزشی ندارد) که بگویم، این تحفه (خاک بالین پیامبر) خون بهای جان اوست، بلکه تحفه ی من (خاک بالین پیامبر) خون بهای جان صد خاقان و خان است. به کنایه از ارزشی بسیار بالا برخوردار است.

۱۷- شهبازم از چه بسته زبانم به گاه صید گرد از هزار بلبل گویا بر آورم
● دکتر ماهیار: شهباز: باز سفید قوی پنجه، گونه ای باز که به رنگ های زرد و خرمایی یا خرمایی تیره و سفیدفام دیده می شود، ولی بیشتر نوع سفید رنگ آن را بدین نام می خوانند. گرد بر آوردن: کنایه از پایمال کردن و نابود کردن. صفحه ی ۱۱۹.

○ «بسته زبانم» به دو شکل زیر از نظر خوانش و معنی قابل تأمل است:
الف: اگر چه به هنگام صید، زبان را (خالق، سرنوشت) بسته است. به تعبیری این که، خلقت من آن گونه است که به فرصت صید شدن زبانم بسته می شود.

ب: «زبان بسته هستم» یعنی به هنگام صید شدن، زبانم را می بندم. به تعبیری این که اعتراضی به سرنوشت نمی کنم و با سکوت سرنوشت را می پذیرم.

۱۸- سر زان فرو برم که بر آرم دمار نفس نفس ازدهاست هیچ مگو تا بر آورم
● دکتر ماهیار: دمار کسی بر آوردن: عذاب و شکنجه دادن. او را هلاک کردن و کشتن. ازدها: مار بزرگ مولوی نیز در این باره (مثنوی ج دوم، ص ۶۰) گوید:
نفست ازدهاست او کی مرده است از غم بی آلتی افسرده است
صفحه ی ۱۱۹.

○ «هیچ مگو» از ایهام برخوردار است و به سهولت می توان دو نوع برداشت از آن داشت:
الف: هیچ مگو (منتظر بمان) تا من نفس مانند ازدها را بر آوردم (از وجود خویش بیرون کنم، نابود کنم).
ب: هیچ مگو (هیچ سخن مگو، یا سخن هیچ مگو) تا من ...

۱۹- در بارگاه صاحب معراج هر زمان معراج دل به جنت ماوی بر آورم
● دکتر ماهیار: صاحب معراج: رسول اکرم (ص). معراج: صعود، به بالا شدن. جنت ماوی: نام یکی از بهشت های هشتگانه که از قرآن (نجم / ۵۳ / ۱۵) گرفته شده است. چون به بارگاه رسول اکرم برسم، گویی که هر آن دل من به جنة الماوی بر شده است. صفحه ی ۱۲۱.

○ علی رغم ساده بودن مفهوم بیت، معنی آخر رسا و کامل نیست. اولاً در بیت، هیچ سخنی از گویی (مثل این که) در میان نیست، بلکه نگاه شاعر دارای قطعیت است؛ و این که دل به جنت ماوی بر شده است، منطقی می نماید و معنی رسای آن چنین است: دل من در بارگاه رسول اکرم (ص) هر لحظه به جنت ماوی معراج (صعود) می کند. گفتمی ست «بر آورم» در این جا به معنی بر کشم، می رسانم و می برم است،

که در این صورت باید گفت معراج دل رابه جنت مأوی می‌رسانم. یا می‌برم ...

۲۰- چنانم دل آزرده از نقشِ مردم که از نقشِ مردم گیا می‌گریزم

● دکتر ماهیار: مردم گیا: مهرگیا، این گیاه دارای ریشه‌ای سبتر و گوشت‌دار و غالباً دو شاخه است و شکل ظاهری ریشه شباهت به هیکل آدمی دارد. (تنه و دوپا).

○ گفتنی ست «نقش» در مصراع اول از ایهام برخوردار است و میان «نقش» مصراع اول و مصراع دوم، جناسی تام نیز وجود دارد. (در صورتی که به مفهوم شماره‌ی «ب» که ذکر می‌شود باشد).

الف: شکل و قیافه

ب: نقش بازی کردن، ظاهرنمایی. لازم به ذکر است که در هر دو شکل، معنی بیت روشن و مشخص است و نیاز به توضیح نیست. البته معنی اول منطقی‌تر می‌نماید.

۲۱- جان فشانم، عقل باشم، فیض رانم، دل دهم طبع عامل کیست تا گردد عمل فرمای من

● دکتر ماهیار: دل دان: جرأت دان

.... طبع و رغبت نمی‌تواند فرمان‌دهنده‌ی من باشند. صفحه‌ی ۱۳۱.

○ باتوجه به «جان فشان» ، «عقل پاشی» و «فیض رانی» به نظر می‌رسد «دل دادن» در مفهوم (عاشقی می‌کنم، عشق می‌ورزم) صحیح‌تر است.

۲۲- در این منزل اهل وفایی نیایی مجوی اهل کامروز جایی نیایی

● دکتر ماهیار: منزل: کنایه از جهان، گیتی. اهل: شایسته و لایق. صفحه‌ی ۱۴۱.

○ اگرچه مفهوم بیت ساده و روشن است، ولی واژه‌ی «جایی» از ایهام برخوردار است که هیچ اشاره بدان نشده است، در حالی که دو معنی زیر از آن ممکن است:

الف: به معنی مقام و مرتبه. یعنی امروز (در این روزگار، در این زمان) با جستجو کردن اهل وفا به جایی (مقامی، مرتبه‌ای) نمی‌رسی. به کنایه: رسیدن به جایی (مقامی) از آن کسانی ست که اهل وفا و جستجوگر آن نیستند.

ب: به معنی مکان و نقطه‌ای. یعنی امروز (در این روزگار، در این زمان) در جایی (مکانی، نقطه‌ای) از دنیا، اهل وفا نخواهی یافت و جستجوی تویی فایده است. گفتنی ست شماره‌ی «ب» باتوجه به بیت، بیست و یکم از همین قصیده منطقی‌تر است:

اگر نلثی از ربع مسکون بجویی وفا و کرم هیچ جایی نیایی

۲۳- چون موی رنگیش سیه و کوتاه است روزاز ترکناز هندوی آشوب گسترش

● دکتر ماهیار: ترکناز: تاختن ناگهانی برای غارت و تاراج. آشوب گستر: شور و فتنه و غوغا برانگیز (هندوی آشوب گستر) کنایه از زلف فتنه‌انگیز و آشوب‌گر. از ترکناز زلف سیاه فتنه‌انگیز او (از شور جابه‌جا شدن زلف بر رخسار معشوق) روز و روزگار خاقانی مانند موی زنگیان سیاه و کوتاه است. (موی زنگیان کوتاه و سیاه و مجعد است). صفحه‌ی ۱۶۴.

○ باتوجه به این که در مصراع اول سخن از زلف سیاه معشوق رفته، لذا منطقی‌تر آن است که «هندوی آشوب گستر» را در مصراع دوم استعاره‌ی مُصَرَّحَه (مجاز به همانندی) از «مردمک چشم» بدانیم. گفتنی ست در لغت‌نامه‌ی دهخدا، ذیل کلمه‌ی «هندو» نوشته است: «طفل هندو = مردمک چشم»، و این بیت از خاقانی به عنوان شاهد مثال ذکر شده است:

تاترسندانین دو طفل هندو اندر مهد چشم زیر دامن پوشم از درهای جانفرسای من

لازم به یادآوریست «هندوی چشم» که سعدی به معنی «چشم سیاه» به کار برده، در همین لغت نامه به عنوان شاهدی دیگر ذکر شده است:

هندوی چشم میناد رخ ترک تو باز
گر به چین سر زلفت به خطا می نگرم
۲۴- ما را به چشم کرد که ما صید او شدیم
زان پس به چشم رحمت بر ما نظر نداشت
● دکتر ماهیار: به چشم کردن کسی: در نظر گرفتن و زیر نظر داشتن آن کس.
حافظ گوید:

به چشم کرده ام ابروی ماه سیمایی
خیال سبز خطی نقش بسته ام جایی
○ در لغت نامه‌ی دهخدا ذیل «چشم کردن» نوشته شده است: «در نظر گرفتن آن چیز». همچنین، در اصطلاح فیض آباد محلات به معنی «چشم زخم زدن» است. لازم به ذکر است تفاوتی از لحاظ معنایی بین «به چشم کردن» و «چشم کردن» به نظر نمی‌رسد و هر دو بیانگر مفهوم هستند؛ مثل: «به خون کردن دل» و «خون کردن دل». گفتنی ست (چشم زخم زدن، چشم زدن، نظر زدن، چشم خوردن) وقتی مورد استفاده قرار می‌گیرد که کسی از حال و روزگار خوب به سوی خلاف آن سوق داده شود (حال و روزگار بد در شخص یا زندگی اش نمایان شود).

یادآوری این نکته ضروریست که چشم زخم زدن (چشم زدن و...) اصولاً از روی دوست داشتن و یا حسادت نسبت به کسی صورت می‌گیرد؛ حال با این توضیحات، بیت خاقانی را می‌توان این گونه معنی کرد:

ما را با چشم زخم زدن (چشم کردن - چشم زدن و...) به صید خویش درآورد و پس از آن... (شاید در شاهد مثال از حافظ، مفهوم «در نظر گرفتن، زیر نظر داشتن» برای معنی بیت، بیره و غیر منطقی نخواهد بود). توضیح آخر این که اگر «به چشم کردن» را به مفهوم (در نظر گرفتن، زیر نظر داشتن) بپذیریم، بدون تردید بیت از معنی کنایی، برخوردار است؛ یعنی با نگاه (نگاه عاشقانه و سحرانگیز خویش)، ما را به صید خود درآورد و پس از آن....